

## اشاره:

چندی پیش به قصد دیدار و گفت‌وگو با استاد محمد رضا شفیعی کدکنی، در منزل استاد با ایشان به گفت‌وگو نشستیم. منزل مسکونی استاد، بسیار ساده و بی‌پیرایه بود و همه جای آن رافضای زندگی طلبگی پوشانده بود، به گونه‌ای که در بدو ورود، تنفس در فضای زندگی طلبگی کاملاً حس می‌شد. با استاد از هردری سخن گفتیم، خواستیم ضبط را روشن کنیم، نپذیرفت. هرچه اصرار بیشتر شد بر استتک ایشان افزوده می‌شد. استادمی گفت روشن بودن ضبط بنده رامقید می‌کند و نمی‌توانم راحت حرف بزنم. یکی از دوستان حاضر در جلسه که قلم و دفتری آماده داشت، تا آنجا که می‌توانست از سخنان استاد، یادداشت برداری می‌نمود.

به هر روی، این گفت‌وگو، حاصل آن یادداشت‌ها است. از آنجا که قصد یک مصاحبه رسمی نبود و بیشتر می‌خواستیم از تجربه‌های استاد در طول این همه سال، زندگی و کار فرهنگی، بهره‌بریم، از هردری سخنی به میان آمده است: از خاطرات دوران طلبگی استاد، نقطه‌های عطف زندگی ایشان، حال و هوای حوزه مشهد در روزگار پیشین و... با هم می‌خوانیم:

استاد! در ابتدا از خاطرات دوران طلبگی خودتان بگویید:

حدود سال ۴۳ آقای سیستانی را دیدم که می‌خواست به عراق برود که مشکل مشمولیت داشت. سال ۱۳۳۴، ایشان مجتهد مسلم بودند. به ایشان مجتهد مشمول می‌گفتند! مرحوم میلانی درس خارج مطرح بود و نیز درس خارج شیخ هاشم قزوینی. آقای هاشمی که الان استاد ادبیات است هم‌درس بنده بود. صالحی هم با ما هم‌درس بود. شهرت حجت هاشمی اصلاً مخملاف است. آقای حجت هاشمی خیلی مقید بودند و کار می‌کردند. در درس ادیب شرکت می‌کردیم. در سال ۵۲ یا ۵۳ از محمد عظیمی خواستم که خاطراتش را از ادیب اول ضبط کند. صحبت از نوع درسهای حوزه شد. آن زمان من جزء آخوندهای زیگول بودم! از کسانی بودم که با



# استاد محمدرضا

## شفیعی کدکنی



شریعتی به خیابان ارگ مشهد می رفتیم. در درس خارج مرحوم میلانی شرکت می کردم، یعنی سال ۱۳۴۲. اولین بار که به درس ادیب رفتیم چون لاغر اندام و خیلی ریزنقش بودم، طلبه ها من را اذیت می کردند، می گفتند که باید او را روی طاقچه بگذاریم و بعد هم مرا بغل کردند و روی طاقچه گذاشتند. جامع المقدمات را پیش پدرم و مادرم خواندم، مادرم سواد داشت و شعر می گفت ولی خط نداشت.

اواخر طلبگی ما بود که تازه کتاب اصول استنباط جا افتاد که بعد هم اصول مظفر آقای مظفر آمد. منطق تفتازانی در ایجاز بهترین کتاب است. حتی یک و او را نمی شود از آن برداشت. ما متن منطق را حفظ می کردیم. تفتازانی وارد هر کتابی که می شد، خوب وارد می شد. کتابهای خوبی تدوین کرد.

### استاد! از فعالیت‌های دوره طلبگی خودتان بگوئید.

شما نمی دانید که ما در دوره طلبگی چه کشیدیم.



سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۶ بود. اولین مجله مکتب تشیع یا مکتب اسلام بود که در آمده بود. یک شماره از آن را گرفتم و سر درس رفتم. درس ادیب نیشابوری. مجله را که دست من دیدند، یکی خواست مرا خفه کند. لومی گفت: «اسلام باید در کتابهای بزرگ تلوین بشود. این تحقیر اسلام است که در این کتابها می آید.»

### از وضعیت فرهنگی گذشته و حال برایمان بگوئید.

در عرف ما، یک لوازم التحریرفروشی در تربت حیدریه که یک تقویم چاپ کرده است هم ناشر می گویند و کسی که دهها کتاب چاپ می کند و نشر می دهد. باید ناشر تعریف شود. چون خیلی از این ناشرهای این چنین، حق خوارزمی را از بین می برند. کانون نویسندگان هم این گونه است. یک زمانی از من هم خواستند که عضو کانون نویسندگان بشوم و من مخالفت کردم. چون در کانون نویسندگان محمد قاضی هم یک رأی داشت و یک دختر خانم که یک جزوه به نام جیغ بنفش چاپ کرده هم یک رأی. این طوری که نمی شود.

### از وضعیت ادبیات ایران سخن به میان آمد، مایلیم در این باره نظرتان را بشنویم؟

بعد از انقلاب را نتوانستم کما هو حقه تحقیق کنم. نه شعر و نه رمان. چون همه را ندیدم لذا حق حکم هم ندارم و به خودم هم اجازه نمی دهم که داوری کنم. فریدون مشیری، شعرهای بعد از انقلابش بهتر از قبل از انقلاب است. شاملو در سال ۴۰ به حدی رسید، همان را هم بعد از آن ادامه داد و بهتر هم بود که همان را ادامه داد. ولی مشیری رشد کرد. ولی نسبت به جوانها داوری کردن و حتی سخن گفتن، سخت است. چون از آنها چیزی نخوانده ام. قیصر امین پور کارهایش را خوانده ام. چندی پیش بود که از رساله اش دفاع کرد. او خیلی خوب است. حسینی از او چیزی نخوانده ام، البته از طریق قیصر امین پور با او آشنا شدم. از معلم هم یک کتاب خواندم به

● سنت ما، سنت بسیار غنی و سرشاری است. ولی همه آنچه که ما داریم، همه متفکران بزرگ متعلق به ۵۰۰ سال پیش است. اگر ملا صدرا را هم بزرگش کنند، می شود ۴۰۰ سال. از آن به بعد اتفاق مهمی نیفتاده است. اگر در جایی اتفاق افتاده که جرعه آن بتواند جهانی را روشن کند و تاریخ را عوض کند، من سراغ ندارم.

● اندیشه من با تفکیکی ها یکی است، الا این که من نگاه تاریخی است. فلسفه خوب است ولی ایمان ایجاد نمی کند. دین پدیده ای است هنری و باساحت هنر می سازد و با ساحت هنر هم رشد می کند، لذا قرآن برخاسته از فرهنگ است.



نام رجعت سرخ.

### استاد! شما تحصیل کرده حوزه هستید از جمله معدود روشنفکرانی که با سنت آشنایی کامل دارید، از رابطه ما با سنت بگوئید؟

سنت ما، سنت بسیار غنی و سرشاری است. ولی همه آنچه که ما داریم، همه متفکران بزرگ متعلق به ۵۰۰ سال پیش است. اگر ملا صدرا را هم بزرگش کنند، می‌شود ۴۰۰ سال. از آن به بعد اتفاق مهمی نیفتاده است. اگر درجایی اتفاق افتاده که جرعه آن بتواند جهانی را روشن کند و تاریخ را عوض کند، من سراغ ندارم. علامه طباطبائی واحد کالف است. ممکن است که ایشان بر مباحث گذشته چیزی افزوده باشند ولی آنگونه نیست که اثر گسترده بگذارند. ویتگنشتاین که می‌آید، تمامی تفکرات قبل از خودش را پنهان می‌کند. احیای سنت به آن معنا که شما دنبالش هستید، اتفاق نمی‌افتد. ما طی این بیست سال، احیای سنت کردیم. حال اگر فکر جدیدی در میان متفکران ما بوده که ما آن را بتوانیم در دنیا عرضه بکنیم، من نمی‌دانم.

### چرا جامعه ما به این درد گرفتار آمده؟

علت آن پیچیده است. آنچه من عرض می‌کنم شاید بخش ناچیزی است. قلب تمدن اسلام در ایران می‌تپد. تمدن اسلام در عصر سلاجقه گرفتار یک بیماری شد. از آن بیماریهایی که ابتدا بیمار را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا در دراز مدت اثر کند و او را از پا درآورد. مگر آن که مریض آن را جراحی کند. فقط با جراحی است که می‌تواند از آن خلاص شود. ما الان گرفتار آن واقعه هستیم. شکست تفکر ازاد فلسفی در اسلام که نمایندگانش همچون ابن سینا بوده‌اند. بزرگترین ضربه را به تفکر و تمدن اسلامی ابوالحسن اشعری زد. و حال آنکه بزرگترین احیاء کننده دین هم همو است. علیرغم آنکه همه دشنامها را به او می‌دهیم، تحت تأثیر او هم هستیم.

خدمتی که او به الهیات کرده است هیچ کس به اسلام نکرده است. البته در عرصه ای که او وارد شد حق با او بود، او همان کاری را کرد که کانت انجام داد. عقل تا جایی است. برای عقل، او قلمرو تعیین کرد. این مسئله مهمی است. در حوزه الهیات هر چیزی که قابل عرضه به دنیا است غیر عقلی است که از صافی چندین ذوق نبوغ آمیز عبور کرده است. خود مولانا در واقع شاگرد اشعری است. خدمت اشعری شاید این بود که عقل را تخطئه کند. شیعه و سنی همه ریزه خوار اویند. غزالی در برابر اشعری چیزی نیست او هم ریزه خوار اشعری است. تفکر فلسفی است که اصل قضیه است و اروپا را اروپا کرده است. همان عقلانیت فلسفی است که حالا موشک می‌سازد و به زهره هم می‌رود. این فلسفه است که تعیین کننده ساختارهای تاریخی است. تفکر فلسفی ماهمان قرن پنجم تمام شده است. از قرن پنجم یک مرحله جدید از عقلانیت یا ضد عقلانیت را شروع کردند که دستاورد آن هم چندان بد نبود. عرفان اسلامی از همین دستاورد است. مثنوی که کتاب بسیار عزیز است و کتاب بالینی من هم هست و اگر قرار است در بهشت یا جهنم یک کتاب بتوانم با خودم ببرم بعد از کتاب مقدس قرآن، همین مثنوی است، آن را ببینید که چیزی برای خرد نگذاشته است. ما خردو عقل را پیش پای عرفان، قربانی کردیم. مشکلی که الان ما گرفتار آن هستیم، همان مشکلی بود که قرن پنجمی‌ها هم داشتند. اگر ابوالحسن اشعری نمی‌آمد، شاید یک جور دیگری می‌شد. حوادث به یک نحو دیگری رقم می‌خورد.

### شما جدال بین عقل و دین را چگونه می‌بینید؟

ظاهراً عقل در آن زمان یعنی صدر اسلام چیز دیگری است. عقل در برابر جهل است. باید نسبت به مبانی معرفتی دین تأمل کرد. الان یک جریان معرفتی ایجاد شده است. هر چه تلاش بشود که آن را بیوشانند ممکن نیست. در قرن پنجم انفجاری رخ داد که تا مشروطه بود و ادامه داشت. از مشروطه یک صدایی بلند شد و تا انقلاب آن صدای رسید. و از آغاز انقلاب نیز این صدا ایجاد شده

● در فرنگ بچه‌ها را از راه استدلال منطقی که با دین آشنانمی کنند. بلکه از راه ارگ کلیسا با آن آشنا می‌شوند. به سنین بالا که رسیدند خودشان یک فکری می‌کنند. اصلاً ایمان مسیحیت با عقل جور در نمی‌آید ولی چون در آن فضای هنری بوده است لذا آن را می‌پذیرد. من فکر می‌کنم آموزش الهیات و امور ایمانی در جامعه ما از مبانی ریاضی، فیزیکی و عقلانی مبرا شوند و جامعه را با یک ابزار هنری خلاق با دین آشنا کنند.





است. در جامعه دینی ما همان بحث بین ابوالحسن اشعری و دیگران هم هست. الان هم هست. الان نسبت به اسلام یک برداشت سطحی و ابتدایی است و در مقابل آن یک وسوسه ای است به نام عقل. این جدال در زمان صدر اسلام نبود. از پیامبر هیچ کس دلیل نخواست!

### چه رابطه ای بین ایمان و خرد یا ایمان و علم می تواند باشد؟

ظاهراً باید قلمرو ایمان را از خرد جدا کرد. یعنی آنچه که علم و تجربه به مامی دهد از آنچه دین می گوید جدا است. این جدایی هم به نفع علم است و هم به نفع ایمان. همچنان که علم رشد می کند، ایمان هم در قلمرو خودش رشد می کند. و توسعه می یابد. من یک زمانی تعصب زیادی داشتم. سینه چاک می کردم ولی حالا می فهمم که در جایی که برای دین استدلال عقلانی می کنند خودشان را گول می زنند. عرصه ایمان و دین بیرون از دایره عقل است. عقل نمی تواند آن را بفهمد. پیامبر هم در ساحتی با جامعه اش در ارتباط بود که آن ساحت هیچ ربطی به عقل نداشت.

### اگر قرار باشد که دین و ایمان از یک سو و دانش و خرد از سوی دیگر، هر کدام قلمروهای خاص و جدای از هم داشته باشند پس باید هر یک از آنها زبان خاص خود را نیز داشته باشند. آیا شما بر این باور هستید که ایمان و عقل یا دین و علم هر کدام زبان ویژه ای دارند؟

زبان تفاهم دین، زبان هنراست. انسان دارای ساحتی است که با دو ضرب در دو بشود چهار، قانع می شود. و ساحتی هم دارد که قانع شدنش به برهان و استدلال وابسته نیست، مثل همین ساحت ایمان و یا همچون خوش آمدن از موسیقی بتهون که دلیل نمی خواهد. ایمان و دین به آن ساحت معنوی و هنری تعلق دارد. همه ادیان و شرایع هم همین حالت را دارند. حتی قرآن هم در همین جهت است و به همین جهت

هم مانده است. اقتناع هنری، در حد اقتناع علمی نیز می تواند به آدم یقین بدهد. همه تأثیرات ما زمینه های علمی لازم ندارد. تأثیر ما از قرآن شاید صرفاً عقلی نباشد. ولی تحت تأثیر قرار می گیریم. روحانیت باید این را دریابد و به آن توجه یابد. این به زیان دین نیست، هم علم و رانجات می دهد و هم دین را. علم را از قلمرو کلیسا نجات می دهند و دین را از دخل و تصرف ابوجهل در امان می دارد. ما از دین یک گوهری را می گیریم که آن گوهر، ما را در زمینه های رفتاری تأمین می کند. در علم هم می خواهیم یک خانه بسازیم، باید مقاومت مصالح را فراهم کنیم. اینها یا هم در تضاد نیستند، گرچه پذیرفتن آن سخت است ولی راه حل نهایی همین است. نمی دانم آیا می شود گفت که این ایدئولوژیهایی که به عنوان دین در کتابهای درسی به بچه های ما آموزش می دهند آیا بچه های ما را دیندار می کند یا که از دین بیزارشان می کنند. فکر می کنم بیشتر اثر منفی داشته و دارد. ما باید دین را در قالب هنر بیان کنیم. در فرنگ بچه ها را از راه استدلال منطقی که با دین آشنا نمی کنند، بلکه از راه ارگ کلیسا با آن آشنا می شوند. به سنین بالا که رسیدند خودشان یک فکری می کنند. اصلاً ایمان مسیحیت با عقل جور در نمی آید ولی چون در آن فضای هنری بوده است لذا آن را می پذیرد. من فکر می کنم آموزش الهیات و امور ایمانی در جامعه ما از همانی ریاضی، فیزیک و عقلانی میرا شوند و جامعه را با یک ابزار هنری خلاق با دین آشنا کنند. به هیچ وجه هم آن کسانی را که می خواهند بر آن ایمان تلقین کنند، گزاره های دینی را نباید با گزاره های عقلی همراه کنند.

آینده نظورتان این است که محتوای وحی عقلانی نیست! یابین که ما نمی توانیم این محتوا را که از راه وحی به ما رسیده در ظرف عقلانیت خود بریزیم و یغاثون از بین آن با زبان عقل هستیم؟ عدم ارتباط این چنین بین عقل و وحی از ناحیه خود وحی است به عنوان دو صحت در عرض هم؟ یا از ناحیه ما است که برای پیوند و ایجاد یگانگی بین آن دو ناتوانیم؟

● زبان تفاهم دین، زبان هنراست. انسان دارای ساحتی است که با دو ضرب در دو بشود چهار، قانع می شود. و ساحتی هم دارد که قانع شدنش به برهان و استدلال وابسته نیست، مثل همین ساحت ایمان و یا همچون خوش آمدن از موسیقی بتهون که دلیل نمی خواهد. ایمان و دین به آن ساحت معنوی و هنری تعلق دارد. همه ادیان و شرایع هم همین حالت را دارند. حتی قرآن هم در همین جهت است و به همین جهت



این که محتوای وحی قابل عقلانی شدن هست یا نیست، یا این که متعلق وحی که می خواهد مورد عمل و پیروی مردم قرار بگیرد چگونه است؟ باید توجه داشت که مردم دسته های متفاوت هستند. دو درصد از مردم به دنبال استدلال و اقامه براهان هستند و حال آنکه مخاطب وحی نود و هشت درصد مردم هستند. اینها به جای آن که به دنبال عقلانیت باشند، به دنبال نوعی عاطفه اند. این مرتبه را این رشد بیان می کند. نود و هشت درصد سخن این رشد درست است. دو درصد که جدایی کند اشتباه است. عاطفه و تخیل و هنر را دست کم بگیریم. آن چیزی که شما را به جنگ می برد، آیا عقل بود؟... بهترین درک از ایمان همان مثنوی و کیمیای سعادت است. بهترین الهیات، الهیات عرفانی است. نگاه آنها - عرفا - نگاه عمیقی است.

وحی امری است متعلق به عالم غیب. گزاره های منطقی محصول گزاره های تجربی است. لذا نباید توقع داشته باشیم که یک امر برخاسته از عالم غیب فرمانروایی چیزی را بپذیرد که مربوط به عالم شاهد است. عالم شهود، تحت تأثیر همان عالم غیب است. چون عالم شهود مدام می آید و می رود. هرگز توقف و ایستایی ندارد و نخواهد داشت. اگر عالم غیب یعنی همان وحی، با عالم شهود سازد بسیار خوب. این تناقض و ناسازگاری از عالم شهود بر آمده؟ یا عالم غیب یا آن نمی سازد؟ و حال آن که عالم غیب محیط بر عالم شهود است.

اصل علیت را اشعری انکار کرده است. حرف بسیار اساسی است. چون حاکم بر عالم غیب، آمده و این اصل را وتو کرده است. چه چیزی می تواند آن را عوض کند. بر دامن ایمان هرگز گردی نخواهد نشست، اگر که ایمان یا منطق ارسطویی نسازد. اگر چنانچه اجتماع نقیضین محال است به جهت تجربه ها و استدلالهایی است که به آنها رسیده ایم و عیبی ندارد که در ایمان نقیض آن باشد. این خاستگاه دین است. بحث ما خاستگاه است. حوزه ایمان، خاستگاهش، ساخت هنری است. در درس دینی جوانان باید از ابزار هنر استفاده بشود نه ابزار علم. تخیل را دست کم بگیریم. ساخت ایمان، ساخت هنر است.

ما اگر ادیان متعدد داشته باشیم، این آدمی که مخاطب دینی قرار می گیرد ابزار دین "الف" و دین "ب" چه

خواهد بود؟ ابزار هر کدام مسلم هدایت است. و هدایت، مراتب بالمشکیک دارد. بنا بر این یک آدم معین که در برابر گزاره های دین الف تسلیم شد یا در برابر گزاره های دین "ب"، ساخت هنری او در برابر همان دین الف یا "ب" بیشتر پاسخ داده است. محال است که چنین فردی از ساینس و علم و عقل استفاده کرده باشد. البته بعد از ایمان آوردن، بعد با علم و عقل، ایمان خود را تقویت می کنیم. محال است که اولین بار، عقل و علم فرد را مؤمن کند. ایمان از درون فرهنگ بیرون می آید. هر ایمانی و هر وحیی، با مخاطبان خودش که مجموعه فرهنگی را دارند سرو کار دارند و با عقل سر و کار ندارند. فردی را می شناسم که فکر می کرد اگر توحید مفضل را ترجمه کند، همه خداپرست، مسلمان و شیعه خواهند شد. محال است که ترجمه توحید مفضل یک نفر از غیر مسلمانان چینی را مسلمان کند. فرهنگی که چینی ها در آن زندگی می کنند غیر از فرهنگی است که مفضل در آن توحید خود را نوشته است.

ستون فقرات دین، تأثیرات عاطفی است. قلمرو دین عواطف است. این که در قرآن، لامقلون فرلوان آمده به همین جهت است.

کتابی است به نام "معنای معنی" که دو نویسنده آن را نوشته اند. این کتاب را خواندم، بعدا فهمیدم که یک نفر در دو روز تأثیرش نسبت به یک آیه متفاوت است. تأثیر پذیری در برابر قرآن، تأثیر شخصی است. لذتی که ما از حافظ می بریم، از صبح تا شب فرق می کند. هر آیه به تعداد شنوندگان اثر دارد. و نیز به حالات هر شنونده هم بازده های متغیر دارد. حوزه حالات و تأثیراتی که ایجاد می کند متفاوت است.

به نظر من همان اول باید قلمرو دین و علم روشن بشود. مادام که بخواهند در قلمرو هم دخالت کنند، این قابل ادامه نیست. حوزه دین هم باید روشن بشود. نمی شود هر کجا که دست می گذاریم بگویند دین است. دین هم برای خودش قلمرو دارد باید این قلمرو روشن بشود.

**با توجه به شکل گیری جریان تفکیک در ایران به عنوان یک مکتب و یک جریان فکری که استاد محمد رضا حکیمی برای آن ساختار و**

● آخرین درس فقهی من سال ۴۲ بود. این فاصله زمانی که ایجاد شد من حق ندارم که در این باره اظهار نظر کنم. فقه لازمه دین است. هیچ عاقلی و متدینی در ضرورت فقه حکما تردید نمی کند. ملحدترین آدمها هم چنین حرفی نخواهند زد. ولی شبهه مصداقیه است. که میدان فقه از کجا تا به کجا گسترش می یابد. فقه، انسان ایرانی و انسان مسلمان را راهنمایی می کند ولی برای همگان آیا می تواند مفید باشد؟



ما کتاب می گرفتیم. کرایه اش هم برای یک شب پنج شاهی بود. برای آن که تبدیل به یک قرآن نشود در همان شب، همه کتاب رامی خواندیم.

**🕌 احسان می کنید که چه کاری به عنوان یک کار فرهنگی الان نسبت به حوزه علمیه بویژه حوزه مشهد ضرورت دارد که به آن پرداخته شود**

از علمای مشهد در این صدسال اخیر، عده ای از خراسان و نیز مهاجرین کسانی هستند که تالیفاتی از آنها نمانده است. مثل حاج شیخ هاشم قزوینی. ممکن است که یادداشت، نامه، و اجازه داشته باشند ولی تألیف ندارند. زنده‌هاکم هستند و اغلب از آنها زمره رفتگان می باشند. لازم است یک لیست از ایشان تهیه بشود از حلقه درس، خانواده، استادان، شاگردان، و... درحقیقت اینها سازندگان حوزه خراسان هستند. البته این کار یک گروه است. دستاورد آن هم یک دایره المعارف حوزه خراسان خواهد بود.

**🕌 مقطع خاصی مورد نظر حضرتعالی است؟**

لازم نیست به خیلی گذشته‌ها بپردازید، بلکه همین قرن چهاردهم، همین صد سال اخیر. از یک مقطع تاریخی شروع کنند و جلو بیایند. برخی از آنها ممکن است که شهرت نداشته باشند ولی از جمله اساتید بوده اند مثل شیخ هادی کدکنی که آقایان شانه چی و جورابچی، فلاطوری، جعفری ننگرودی، و ملکشاهی، از شاگردان او بودند. هرچه زودتر باید نام و یادشان رازنده کرد. روش آن هم ساده است. از بقیه الماضین مصاحبه ای بشود و لیستی از اساتید برجسته درس مختلف تهیه و پرسیده شود و آنچه اطلاعات از اینها هست از قبیل عکس، خط، استادان و شاگردان ایشان جمع آوری شود. من یک زمانی این را به دکتر یاحقی پیشنهاد کردم او هم استقبال کرد ولی نمی دانم دیگر چه شد و به کجا رسید!

سیستم تدوین کرده اند، احسان می شود که بین آنچه شما بدان باور دارید و آنچه که در مکتب تفکیک عرضه می شود بسیار به هم نزدیک است. آیا شما هم در این جریان فکری می گنجد؟ و خودتان رایگ تفکیکی می دانید؟

اندیشه من با تفکیکی‌هایی است، الا این که من نگاهم تاریخی است. فلسفه خوب است ولی ایمان ایجاد نمی کند. دین پدیده‌ای است هنری و باساحت هنر می سازد و یا ساحت هنر هم رشد می کند لذا قرآن برخاسته از فرهنگ است. چنانچه اگر پیامبر، ایرانی و یا ترک می بود زبان قرآن چیز دیگری بود. در نظام خلقت هم ابوذر باید باشد و هم ابولهب و خود قرآن هم این نظر را نمی پذیرد که روزی همه مسلمان بشوند. لذا همیشه کفر و اسلام هست. ماباید اسلام را عرضه کنیم ولی لازمه اش این نیست که همه مسلمان بشوند لذا ما هرچه از اسلام تبلیغ بکنیم این به جهت علقه و علاقه است. هزاران جلد از مثنوی مولوی در آمریکا چاپ و پخش می شود. آنها نه مسلمان هستند و شاید مولوی را هم نمی شناسند. این ساحت عاطفی است. یکی از مشاهیر خودمان که توده ای هم بود از طریق مولوی مسلمان شد من اعتقاد این است که حوزه علوم دینی باید در قلمرو هنر کار کند.

**🕌 استاد از دوره آغازین طلبگی خودتان بگوئید. از همان حال و هواهای اوایل طلبگی.**

به ده که می رفتم همشهریها می گفتند که فلانی را ببین که دو سال به حوزه رفته و حالا منبر می رود. منبر رفتن برای من کار بسیار دشواری بود. هروقت که بحث از منبر رفتن من می شد من کابوس می دیدم.

**🕌 استاد! در دوره طلبگی جهت مطالعه به حتم با مشکل کتاب مواجه بوده اید با این مشکل چه می کردید؟**

یک کتابفروشی بود به نام رحمانیان. هر شب از او

● ماباید اسلام را عرضه کنیم ولی لازمه اش این نیست که همه مسلمان بشوند لذا ما هرچه از اسلام تبلیغ بکنیم این به جهت علقه و علاقه است. هزاران جلد از مثنوی مولوی در آمریکا چاپ و پخش می شود. آنها نه مسلمان هستند و شاید مولوی را هم نمی شناسند. این ساحت عاطفی است. یکی از مشاهیر خودمان که توده ای هم بود از طریق مولوی مسلمان شد من اعتقاد این است که حوزه علوم دینی باید در قلمرو هنر کار کند.



### آنچه از تجربه های روحی و دینی و آنچه که می تواند راهگشا باشد مقداری پرده دری کنید و از آنها برای ما بگویید.

تجارب روحی ممکن است مشابهت داشته باشد ولی عین هم نیستند و نمی توانند هم عین هم باشند. حتی دو برادر که عین هم تربیت شده باشند، تجارب روحی آنها عین هم نیست. تصمیم گرفته ام زندگینامه خودم را بنویسم. تصور می کنم هیچ وقت از زی روحانیت قصد خروج نداشته ام. بنده را مثل مریم وقف طلبگی کرده اند. خود من هم شور و هیجانهای طلبگی حادی داشته ام. به نظر من مرگ حاج شیخ هاشم اولین ضربه بر من بود. ممکن است هزاران عامل روانی پیچیده باشد که به آنها استعمار نداشته باشم ولی آنچه می توانم روی آن تکیه کنم مرگ شیخ هاشم بود. یادم می آید که در مهر سال ۱۳۳۹ اتفاق افتاد. خیلی محبوب بود و برای من قابل وصف نبود. درس شیخ مجتبی بسته بود ولی درس شیخ هاشم باز بود. به درس اصول حاج شیخ هاشم می رفتم و به فقه مرحوم میلانی. ظرافتهای درس شیخ هاشم با مرحوم میلانی قابل مقایسه نبود. شاید هم سلیقه و روحیه من بود. شیخ هاشم نه مقدم داشت و نه تالی. شیخ هاشم نگین حوزه بود. ضمن این که بی نهایت زاهد بود ولی خیلی تلراتس - تحمل - داشت. ذهن بازی داشت. خیلی تسامح داشت. احاطه اش بوسائیل بی نهایت بود. قدرتش بر مثالها شگفت انگیز بود. برای درس، اغلب از روزنامه ها مثال می زد. مجله شماره یک مکتب اسلام دست من بود. در درس حاج شیخ مجتبی می خواستند من رابزنند که چرا تو مجله می خوانی! آن وقت حاج شیخ هاشم مجله خواندنیها را به سردرس می آورد، در می بحث شبیه محصوره که خواست مثال بزنند می گفت عیای من نجس است یا کلاه آیزنهاور (که در آن زمان رئیس جمهور آمریکا بود). مثلاً مرحوم ادیب خیلی کلاسیک بود. حتی یک مثال هم بیرون نمی رفت. ولی حاج شیخ همه اش بیرون بود و کمتر در مباحث فیه حاضر می شد.

آنچه مرحوم حاج شیخ چه تغییری توانست در

### شما داشته باشید؟

پیش از این خودم تحول یافته بودم. سال ۳۲ یا ۳۳ مرتب روزنامه می خواندم. نه فقط «خراسان» و «آفتاب شرق» که مجله «مردم» و «سخن» همه اش را خوانده بودم. یغما همه آنچه که در می آمد یا در آمده بود من می خواندم. حتی یکبار به کتابخانه رفتم تا مجله جدید «یغما» و «سخن» بگیرم و بخوانم. به من ندادند. یک نامه با نام مستعار به مسئول کتابخانه نوشتم. مسئول کتابخانه «اکتایی» بود. در نامه نوشتم که من مجله خواستم و به من ندادند. روز بعد روی شیشه کاغذی زده بودند که من پیش رئیس کتابخانه بروم. من ایتودیت بودم. به روز بودم.

تا سال ۱۳۴۲ عبا و قبا داشتیم و به تعبیری مجلس بودم. پدرم خیلی دوست داشت من به نجف بروم. شیخ هاشم هم بارها به پدرم اصرار داشت. البته وقتی که به دانشگاه رفتم، پدرم اعتراضی نداشت. پدرم آدم بازی بود. می فهمید که در عالم خودم پرت نیستم. یک نوع اطمینانی داشت. سال دوم دانشکده که بودم لباسم را عوض کردم.

### آیا بین آن حال و هوای طلبگی و این حال و هوایی که الان دارید نسبتی و ارتباطی مشاهده می کنید؟

آن حال و هوای روحانی که در دوره طلبگی داشتم الان نمی توانم بگویم که چقدر دارم. ولی این راهم نمی توانم بگویم آنچه که آنجا داشتم همه اش خوب بود و آنچه که الان و اینجا دارم همه اش را بد بدانم. اینها همه اش مطلق انگاری است. ولی تجربه هایی که در آن زمان داشتم، الان هم به نحو دیگری دارم. تجربه های دینی و هنری، قابل انتقال نیستند. برای آن ایجاد تجربه می کنیم که خیال می کنیم تجربه ای است. یقین دارم آنچه که برای من اتفاق افتاده، برای همه آنهاست که از حوزه علوم دینی می آیند حتما وجود داشته است.

از کارکرد فقه بفرمائید چون الان حوزه های علمیه ممحض در فقه شده اند. در گذشته هم به هم چنین بوده است. این ارتباط تنگاتنگی که فقه و حوزه بیکدیگر دارند آیا چنین

تصور می کنم هیچ وقت از زی روحانیت قصد خروج نداشته ام. بنده را مثل مریم وقف طلبگی کرده اند. خود من هم شور و هیجانهای طلبگی حادی داشته ام. به نظر من مرگ حاج شیخ هاشم اولین ضربه بر من بود.



بیش از دو یا سه کار در عرض هم انجام می‌دادم. ولی الان دور از هم شده‌اند. کتابهایی که خوانده‌ام دور از هم بوده‌اند. موارد پراکنده این جوری داشته‌ام.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اشاره بفرمائید که در کدام برهه و مرحله از دوران شما بوده است؟

بخشی از دوره طلبگی جزء دوره پرثمر زندگی من بوده است. درس شیخ هاشم، درس ادیب، و در دانشگاه درس فروزانفر. در فرنگ هم که مطالعه می‌کردم به طور شخصی بود که خیلی هم اهمیت داشت. در حوزه ادبیات و علوم که به ادبیات مربوط می‌شد، فلسفه و زبان شناسی.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را در چه می‌دانید؟

مایه شرمساری است ولی ناگزیرم از یک مطلب که این مملکت تا در حوزه معرفت به درجه خوبی نرسد و به حوزه معرفتی دنیا دسترسی پیدا نکند، باید بدانند که نوکر دیگران خواهند بود. ما باید در رشته ای که درس خوانده ایم به گونه ای کار کنیم که دنیا به همان اندازه ما را بپذیرد و یک نفر محقق لااقل ما را قبول داشته باشد ولی الان چنین نیست و اگر هم کنگره واقعی علمی هم در دنیا هست و برگزار می‌شود و از متخصصین که می‌خواهند دعوت کنند از ایرانیها دعوت نمی‌کنند. کار کنیم تا از روی نیاز دعوتمان کنند نه از روی سیاست. همین دائرةالمعارف اسلامی را ببینید. هشتادصد آن از روی مدخلهای دیگری نوشته شده است. چرا به ما رجوع نمی‌کنند؟ آیا آنها معاندند؟ این جوری نیست. بلکه نداریم! باید بیشتر کار کنیم که شدیداً نیاز است. نه دانشگاه و نه حوزه چرا متخصص تربیت نمی‌کنند؟ افراد خودشان باید عاشقانه کار کنند.



### وابستگی بین دین و فقه هم وجود دارد؟

آخرین درس فقهی من سال ۴۲ بود. این فاصله زمانی که ایجاد شد من حق ندارم که در این باره اظهار نظر کنم. فقه لازمه دین است. هیچ عاقلی و متدینی در ضرورت فقه حکما تردید نمی‌کند. ملحدترین آدمها هم چنین حرفی نخواهند زد. ولی شبهه مصداقیه است. که میدان فقه از کجا تا به کجا گسترش می‌یابد. فقه، انسان ایرانی و انسان مسلمان را راهنمایی می‌کند ولی برای همگان آیامی تواند مفید باشد؟ من نمی‌دانم! اگر طی این سالها به فقه مراجعه داشته‌ام، نگاه تاریخی بوده است نه نگاه فقهی و آن هم اغلب به کتب اهل سنت است. ولی این را می‌دانم که فقه مسئله عمده ما است. و آن را به راحتی نمی‌توان حل کرد. هر نوع برخورد با هنجارهای سنتی فریادوا اسلاما را از هر سو در می‌آورد! من یک طلبه ساده بودم و به درجه تخصصی از فقه نرسیده بودم ولی در همان حد ابتدایی مشکلات را درک می‌کردم.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مشکلات آن را در چه بخشهایی می‌دانید؟

ادبیات، فلسفه و معارف شیعه همه اینها با زندگی روزمره مردم و ضرورتهای آن گره خورده است. اما فقه به عنوان فقه جاذبه فقط برای متخصص دارد و نه برای همه. لذا کسی که متوغل در فلسفه بشود تارک مطلق نخواهد شد، اما فقه چنین نیست. حتی بین اصول و فقه هم اگر بسنجیم باز اصول کمتر تارک را ترک می‌کند. کمتر آدم از آنها دست برمی‌دارد. حتی قرآن هم چنین است. یک کتاب باز است. انسان نمی‌تواند آن را هیچ وقت کنار بگذارد. اجتهاد و فقه، علم، به جزئیات است ولی فلسفه علم به کلیات است، لذا تاریخ هم همین مشکل را دارد.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این روزها بیشتر به چه کاری مشغول هستید؟

در این ماههای اخیر مطلقاً تکه و پراکنده وقتها صرف شده است. امور زندگی برای زنده بودن که شخصی است. کار منسجم انجام نداده‌ام. کارهایم پراکنده است.

● شیخ هاشم نغین حوزه بود. ضمن این که بی‌نهایت زاهد بود ولی خیلی تلرانس - تحمل - داشت. ذهن بازی داشت. خیلی تسامح داشت. احاطه اش بر مسائل بی‌نهایت بود. قدرتش بر مثالها شگفت انگیز بود. برای درس، اغلب از روزنامه ها مثال می‌زد.